

و بر داشت بخند پس کوشید بعضی او میان بعضی دیگر را
آیا نمی بینی چو پیر که شاد و این است و نمی بینی که شمار رسید
و در او غم و درخ است آیا سخا می کنی که شفاعت کنی ما
پس خواهی گفت بعضی را پدر شما آدم است چون آن
آدم را پدر شما گفت یا آدم تو پدرش هستی یا زاده
انداغ ترا پس شفاعت کن بپس ما بسوی رب خود آیا
نمی بینی چو پیر که ما با این سران بر چه ستم آیم نمی بینی پیر که
رسیده با پدرش گفت آدم بر ستمی که رب من
غضب کرده است درین روز چنین غضب که مکرده است
قبل ازین روز من غضب و زغضب خواهم کرد و بعد ازین
مثل غضب و بر ستمی که کنی کرده بود از من چه پس
کردم نفسی یعنی بر بنی نفس را انداخته بر و بر ستمی
بر و بسوی نوح پس خواهی که نوح را بسوی خدا گفت

یا نوح

یا نوح تو اول سلسله هستی بسوا اهل ارض و نام نهاده است
انداغ ترا عجب میگویم پس شفاعت کن بسوی رب خود برای
آیا نمی بینی که ما در آن ستم آیم نمی بینی که چو پیر رسیده است
از رخ بر خوان گفت نوح بر ستمی که رب من غضب کرده
درین روز چنین غضب که مکرده است غضبی مثل این غضب
قبل ازین روز و زغضب که در غضبی مثل این غضب بعد ازین روز
و بر ستمی که عاقت مکرده کار و مکرده بان بجز قوم خود
نفسی یعنی بر و بر ستمی که بر و بر ستمی که بر و بر ستمی که
ابراهم را پدرش گفت ای ابراهیم تو بنی اند هستی و
خیل اند هستی از اهل ارض آیا نمی بینی چو پیر که ما با این سران
هستم و ستمی که بر ما در آن نمی بینی چو پیر که رسیده است با
پس خواهی گفت ابراهیم که بر ستمی که رب من غضب کرده
امروز چنین غضب که مکرده است مثل این غضب که ای